
ساغرستان
مهدی
علیه السلام


بسم الله الرحمن الرحیم

ساغرستان مهدی

نویسنده:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیهالسلام

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانهای قائمیه اصفهان

فهرست

ساغرستان مهدی

مشخصات کتاب

نویسنده: مهدی موعود

ناشر:مهدی موعود

مسجد جمکران

مسجد جمکران

بنـاء مسـجد جمکران به دسـتور امـام زمـان صـلوات الله علیه در بیـداری صـادر شـده است شـیخ پارسـا و پرهیزکار حسن بن مثله ی جمکرانی رحمه الله درباره چگونگی بنای مسـجد مقـدس جمکران به امر امام زمان ارواحنا فداه می گوید:شب سه شـنبه هفدهم ماه مبارك رمضان سال ۳۹۳ هجری قمری بود. من در خانه خود خوابیده بودم، پاسـی از شب گذشـته بود که ناگاه گروهی از مردم به درب خانه ام آمده و مرا بیدار کردند و گفتند برخیز و دعوت امام زمانت حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه را اجابت کن، که اینـک تو را می خوانـد.حسن بن مثله می گویـد بـا شـتاب برخاسـتم و به سـراغ لباسـهایم رفتم تـا آماده شوم، گفتم: اجازه بدهیـد تا پیراهنم را بپـوشم.صـدا آمـد: این پیراهن از آن تـو نیست آن را مپوش، آن را انـداختم و پیراهن خودم را یـافتم و پوشـیدم، خواسـتم شلوارم را بپوشم صدا آمد: آن شلوار نیز از آن تو نیست، شلوار خود را بپوش!آن را انداختم و شلوار خودم را برداشتم و پوشیدم، به دنبـال کلیـد درب خـانه رفتم که درب را بـاز کنم، صـدا آمـد: نیازی به کلیـد نیست درب باز است.به درب خانه آمـدم، گروهی از بزرگـان را دیـدم که منتظر من بودنـد، سـلام نموده و عرض ادب کردم جواب را دادنـد و به من مرحبـا گفتنـد و مرا به آنجـایی که اکنون مسـجد جمکران در آن بنا شده است، بردند.خوب نگاه کردم، دیدم محیطی نورانی است، تختی گذاشته اند و فرشی نیکو و جالب بر روی آن انـداخته و پشتیهای زیبا نهاده اند، جوانی نیکو صورت که به سـی ساله می نمود روی آن تخت نشسـته و بر پشتی زیبایی تکیه داده بود، پیرمردی روشن ضـمیر در برابر او نشسـته و کتابی در دست گرفته و برای او می خواند.در پیرامون آن زمین با صفا بیش از شـصت نفر با لباسـهای سـفید و سبز گراگرد وجود نازنین او نماز می خواندند، آن پیرمرد حضـرت خضـر(علیه السلام) بود.پیرمرد مرا امر به نشسـتن نمود، من نشسـتم، حضـرت امـام زمـان صـلوات الله علیه رو به من کرد و مرا بـا اسم و نشان صـدا زد و فرمود: برو به حسن مسـلم بگو، تو چنـدین سـال است که این زمین را غاصـبانه آبـاد می نمـایی، زراعت می کنی مـا آنرا خراب می کنیم، پنـج سـال است که در این زمین غاصـبانه کشت می کنی، امسال می خواهی دوباره آباد کنی، دیگر حق نـداری در این زمین کشت کنی، بایـد هر نفعی که از این زمین برده ای برگردانی، تـا در این مکان مسـجدی بنا کننـد.به حسن مسـلم بگو: این سـرزمین شریفی است و خداونـد این سـرزمین را از زمین های دیگر برگزیـده و شـرافت داده است، تو این زمین را تصاحب کردی و به زمین هـای خودت افزودی، خداونـد برای تنبیه تو و کیفر کارت، دو پسـر جوانت را گرفت ولی تو متنبّه نشـدی، و اگر باز به کارت ادامه دهی کیفری که خودت نفهمی به تو خواهـد رسـید.گفتم ای آقـا و مولاـی من! برای رسانـدن این پیغام نشان و علامتی می خواهم، چون مردم پیغام بدون نشان و دلیل را گوش نمی دهند و سخن مرا نمی پذیرند. فرمود:ما علامتی در اینجا می گذاریم تا سخن تو را بپذیرند، تو برو و پیغام ما را برسان، و نزد سید ابوالحسن می روی و به او می گویی: برخیز و آن مرد کشاورز را حاضر کن و سودی که چنـد سـال است می برد، از او بگیر و به مردم بـده تـا مسجد را بنا کننـد و اگر هزینه کم آمـد باقی آن را از «رهق» که در ناحیه اردهال است و ملك ماست، بیاورد و مسجد را تمام کنـد. ما نصف ملك «رهق» را وقف این مسـجد نمودیم، که همه ساله در آمد

آن را بیاورند و صرف عمارت این مسجد کنند.و به مردم بگو: به این مکان با شوق و اشتیاق رو آورند و آن را گرامی بدارند و در آنجا چهار رکعت نماز بخوانند.جناب حسن بن مثله می گوید: چون این سخن را شنیدم، با خود گفتم: گویا این همان محلی است که شما می فرمائید و اشاره کردم به جوانی که به پشتی تکیه داده بود...پس حسن بن مثله گفت: بیامدم تا خانه و همه شب در آن اندیشه بودم تا صبح اثر کرد. فرض (نماز) بگزاردم و نزدیک علی المنذر آمدم و آن احوال با وی گفتم، او با من بیامد. رفتم بدان جایگاه که مرا شب برده بودند.پس گفت: «بالله» نشان و علامتی که امام(علیه السلام) مرا گفت یکی این است که زنجیرها و میخها اینجا ظاهر است.پس به نزد سید ابوالحسن حرکت کردیم، چون به در سرای وی رسیدیم، خدم و حشم وی را دیدیم که مرا گفتند: «از سحرگاه سید ابوالحسن در انتظار توست. تو از جمکرانی؟» گفتم: بلیمن در همان حال به درون رفتم و سلام و خدمت (عرض احترام) کردم. جواب نیکو داد و اعزاز (احترام) کرد مرا به تمکین نشاند و پیش از آنکه من حدیث کنم مرا گفت: ای حسن بن مثله، من خفته بودم درخواب، شخصی مرا گفت:«حسن بن مثله نام مردی از جمکران بامداد پیش تو آید باید آنچه گوید سخن او را مصدق داری (تصدیق کنی) و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ماست. باید که قول او را رد نگردانی». از خواب بیدار شدم تا این ساعت منتظر تو بودم.حسن بن مثله احوال را به شرح با وی گفت:در حال بفرمود تا اسبها را زین بر نهادند و بیرون آوردند و سوار شدند. چون به نزدیک ده رسیدند، جعفر راعی، گلّه بر کنار راه داشت.حسن بن مثله در میان گلّه رفت و آن بز، از پس همه ی گوسفندان می آمد، پیش حسن بن مثله دوید و او آن بز را گرفت که به وی دهد و بز را بیاورد.جعفر راعی سوگند یاد کرد که من هرگز این بز را ندیده ام و در گلّه ی من نبوده است الاّـ امروز که می بینم و هر چند که می خواهم این بز را بگیرم، ممکن نمی شود و اکنون که پیش من آمد.پس بز را همچنان که سید فرموده بود در آن جایگاه آوردند و بکشتند و سید ابوالحسن الرضا بدین موضع آمدند و حسن مسلم را حاضر کردند و انتفاع از او بستند و وجوه رهق را بیاوردند و مسجد جمکران را به چوب بپوشانیدند و سید ابوالحسن الرضا زنجیرها و میخها را به قم برد و در سرای خود گذاشت. همه بیماران و صاحبان علّت می رفتند و خود را در زنجیر می مالیدند، خدای تعالی شفای عاجل می داد و خوب می شدند.ابوالحسن محمد بن حیدر گوید که: به استفاضه (مکرّراً) شنیدم که:«سید ابوالحسن الرضا در موسویان به شهر قم مدفون است و بعد از آن فرزندی از وی را بیماری نازل شد و وی در خانه شد و سر صندوق را برداشتند، زنجیرها و میخها را نیافتند». (به نقل از کتاب نجم الثاقب صفحه ۳۸۳ تا ۳۸۷ و در کتاب بحارالانوار جلد ۵۳ صفحه ۲۳ حکایت هشتم نیز نقل شده است).

برکات مسجد جمکران

در ذکر برکات و نورانیت این مسجد می توان به این نکته اشاره نمود که (همانطور که در نقل داستان تأسیس مسجد مقدس جمکران آمده است) حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به حسن بن مثله فرمودند این سرزمین شریفی است و خداوند این قطعه ی زمین را از زمین های دیگر برگزیده و شرافت داده است.و همچنین بعد از بیان طریقه نماز گزاردن در آن مکان شریف فرمودند:«فمن صلّیها فکانّما صلّی فی البیت العتیق»یعنی کسی که این نماز را بخواند مانند کسی است که در کعبه نماز خوانده باشد.

پس از چهل شب

در میان اعداد، تعدادی از آنها به عنوان عدد مقدّس شناخته شده اند که یکی از آنها عدد چهل می باشد و تقدیس آن از بعضی از روایات دانسته می شود به عنوان نمونه حدیثی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمودند:«مَنْ حَفِظَ مِنْ أحادیثِنا أرْبَعینَ حَدیثاً بَعَثَهُ اللهُ یَوْمَ القِیامَهِٔ عالِماً فَقیهاً»یعنی هر کس چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند (و به آن عمل کند) روز قیامت عالِم و فقیه محشور می شود.و همچنین از بعضی از داستانهای تاریخی استفاده می شود که عدد چهل تقدس خاصی دارد مثلا پیامبر گرامی

اسلام قبل از اینکه به پیامبری مبعوث شوند چهل شب را در غار حراء به عبادت سپری کردند و یا اینکه ایشان مأمور گردیدند قبل از انعقاد نطفه ی حضرت صدیقه طاهره(علیها السلام)، چهل شبانه روز از حضرت خدیجه دوری گزینند که روزها را روزه داشته و شبها را به عبادت خدا مشغول بودند و روز چهلم با میوه بهشتی افطار نموده به نزد حضرت خدیجه کبری(علیها السلام) رفتند.در نهایت معلوم گردید که عدد چهل تقدس خاصی دارد لذا مشهور است اگر کسی مضطر و گرفتار باشد چهل شب چهارشنبه در مسجد مقدس جمکران بماند و به عبادت سپری کند به خدمت حضرت ولی عصر(علیه السلام) مشرّف شده و انشاء الله حضرت حاجت او را برآورده خواهند فرمود.در این میان به داستان شخصی گرفتار که به آستان مبارک حضرت بقیهٔ الله الاعظم متوسل شده است اشاره می کنیم: او اینچنین می گوید:اهل نوشهر مازندران هستم که در حال حاضر ساکن تهران و کارمند اداره ی آموزش و پرورش می باشم. سال ۱۳۷۴ فرزند ۲۱ ساله ام از ناحیه پا احساس درد شدیدی نمود. دکترها می گفتند که چیز خطرناکی نیست، بلکه نوعی احساس عضلانی می باشد.خرداد همان سال، درد پا به همه اعضایش سرایت کرد و با سر درد شدیدی همراه شد که در نهایت منجر به فلج شدن تمام بدنش گردید. سرانجام بعد از آزمایش ها و معاینه های متعدد و سی تی اسکن که در بیمارستان امام حسین(علیه السلام)انجام شد، گفتند که داخل بدن فرزندم ضایعاتی مشاهده شده است که باید بستری شود.مدتی در آنجا بستری بود ولی با توجه به شدت و سرعت بیماری و با مشورت پزشکان معالج، او را به بیمارستان شهدای تجریش و سپس به بیمارستان مدرّس منتقل کردیم.بعد از آزمایش های تخصصی اعلام کردند که او سرطان مغز استخوان دارد و بیش تر از شش ماه زنده نخواهد ماند.نمی دانم چرا و چطور به دلم افتاد که جگر گوشه ام را به مسجد جمکران بیاورم و آوردم و برای شفای او به آقا امام زمان(علیه السلام) متوسل شدم.شانزده روز در مسجد بودیم. طی این مدت خواب دیدم که باید فرزندم را به بیمارستان برگردانم حتی خودش هم خواب دیده بود که امام زمان(علیه السلام) یک قرآن به او داده و فرموده بود: آن را بخوان و ختم کن.او را به بیمارستان برگرداندم. دکتر موسوی فوق تخصص جراحی عمومی با آزمایشهای مجدّد تشخیص داد که غدّه ای در قسمت لگن وجود دارد که باید عمل شود، همان موقع نذر کردم که چهل هفته شبهای چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران بروم به امید اینکه فرزند جوانم بهبود یابد.عمل جراحی انجام شد ولی با وجودی که پزشکان می گفتند عارضه با عمل جراحی بر طرف شده است، اما فرزندم همچنان فلج باقی مانده بود بعد از چند روز، پزشک جرّاح اعلام کرد که وضعیت غدّه به گونه ای است که بر ایشان مثل یک معمّا شده است. غده به صورت توده فشره در آمده بود که این مسأله از نظر آنها غیر قابل تصوّر بود.فرزندم را به قصد توسل به امام هشتم علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به مشهد مقدس بردم. ولی من در مدت یک ماه که در جوار پاک آن حضرت بودیم، آمدن به مسجد مقدس جمکران را در شبهای چهارشنبه ترک نکردم و هر هفته از مشهد به قم می آمدم.بعد از مدتی به تهران برگشتیم و طبق توصیه پزشکها، شیمی درمانی را شروع کردیم که این کار هم نتیجه ای نداد. اما با عنایتی که در خواب به فرزندم شده بود همچنان به معجزه ای از طرف حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه امیدوار بودیم و شبهای چهارشنبه به مسجد مقدس جمکران می آمدم که با تمام شدن چهل هفته، نتیجه گرفتم و فرزندم شفا گرفت! در حالیکه پزشکان از ادامه حیات فرزندم مأیوس شده بودند ولی به لطف خدا و عنایت حضرت ولی عصر(علیه السلام) فرزندم بعد از گذشت چند سال در صحّت و سلامت زندگی می کند.دکتر محسن توانانیا، پزشک دارالشفای حضرت مهدی(علیه السلام) در باره شفای (ط.م) اظهار می دارد:بیمار مورد نظر در تاریخ ۱۴/۷/۱۳۷۵ در سن ۲۱ سالگی به علت درد شدیدی در ناحیه لگن و پا به بیمارستانی در تهران مراجعه کرده است و بیمار سر درد پیش رونده ای هم داشت. طوری که به سختی راه می رفت و مجبور به استفاده از عصا شده بود.در بررسی های انجام شده از طریق سی تی اسکن توده هایی در داخل لگن مشخص شده بود که با بررسی بیشتر ثابت شد که دردهای شدید بیمار ناشی از انتشار بد خیمی از استخوان ها در سایر قسمتهای بدن بوده است.بعد از انجام عمل جراحی نتیجه به تومور بدخیم و درگیری استخوان ها منتهی گردید که معمولا در این موارد پیشرفت بیماری چنان سریع استکه حتی با بهترین اقدامات درمانی، طول

عمر بیمار کوتاه خواهد بود در حالی که در بررسی های به عمل آمده از بیمار مورد نظر که دو سال بعد به وسیله سی تی اسکن انجام شد، هیچ اثری از بیماری در هیچ نقطه ای از بدن او مشاهده نشده است.نظر کارشناسی خانم دکتر ادیبی در مصاحبه ای با امور فرهنگی مسجد مقدس جمکران:واحد ارشاد: با توجه به تخصص حضرتعالی و بررسی هایی که روی پرونده ی بیمار مذکور انجام داده اید لطفاً بفرمائید که مداوای اینگونه بیماری به صورت طبیعی چند درصد امکان دارد؟دکتر ادیبی: این بیماری وقتی به صورت گسترده و به اصطلاح ما «متاستان» شده باشد و درگیری های گوناگون در نواحی مختلف ایجاد کرده باشد، انتظار می رود که حتّی با بهترین درمان ها طول عمر بیمار خیلی کوتاه باشد، ولی در مورد ایشان شفا تحقق یافته است.واحد ارشاد: فرمودید که درمان طبیعی این بیمار امری غیر عادی بود. آیا مورد خاصی در پرونده ایشان ملاحظه نمودید؟دکتر ادیبی: همانطور که خدمتتان عرض کردم، وقتی این پرونده را مطالعه می کردم، با توجه به اینکه در تشخیص بیماری هیچ تردیدی نبود و توسط پاتولوژیست بررسی شده بود، بنابراین فکر نمی کنم هیچ تردیدی در تشخیص این بیماری وجود داشته باشد. لذا با توجه به اینکه آزمایش ها نشان می دهد مراکزی از قسمت های مختلف بدن بیمار با هم درگیر بوده اند، یقیناً مسأله درمانش یک پدیده طبیعی نبوده است.

آداب مسجد جمکران

آداب مسجد مقدس جمکران همان چهار رکعت نمازی است که حسن بن مُثلهٔ در ضمن نقل قضیه تشرفش به خدمت حضرت بقیهٔ الله الاعظم ارواحنا فداه نقل می کند.او می گوید بعد از اینکه امام(علیه السلام) وی را مأمور به بنای مسجد نمودند به او فرمودند:به مردم بگو: به این مکان با شوق و اشتیاق رو آورند و آن را گرامی بدارند و در آن چهار رکعت نماز بخوانند. دو رکعت تحیت مسجد در هر رکعت یک بار «حمد» و هفت بار «توحید» و تسبیح رکوع و سجود را هفت بار بگوید و دو رکعت دیگر نماز امام صاحب الزمان(علیه السلام) بگذارند به همین ترتیب و چون فاتحه خواند به «ایاک نعبد و ایاک نستعین» رسد صد مرتبه بگوید و بعد از آن فاتحه را تا آخر بخواند و در رکعت دوّم نیز به همین طریق انجام دهد و چون نماز تمام کرده باشد، تهلیل «لا اله الاّ الله» بگوید و تسبیح فاطمه زهرا(علیها السلام) را ذکر کند و چون از تسبیحات فارغ شد سر به سجده گذارد و صد بار صلوات بر پیامبر و آل او بفرستد.حسن بن مثله می گوید: امام بعد از آن فرمودند:«فمن صلیها فکانّما صلّی فی البیت العتیق»یعنی هر که این دو رکعت نماز را بجا آورد مانند آن باشد که دو رکعت نماز در کعبه بجا آورده باشد.

مسجد سهله

تشرف به مسجد سهله

در کتاب نجم الثاقب تألیف میرزا حسین طبرسی نوری رحمه الله از قول عالم کامل و زاهد عامل آقا علی رضا نائینی فرزند عالم جلیل القدر حاجی ملا محمد نائینی و همشیره زاده حاجی محمد ابراهیم کلباسی رحمه الله که در صفات و کمالات انسانیه بی نظیر بود نقل می کند:روزی در مجلس درس آیهٔ الله سید جلیل القدر فخر الشیعهٔ علامهٔ طباطبائی بحر العلوم(قدس سره) نشسته بودم که عالم محقق جناب میرزا ابوالقاسم قمّی «صاحب کتاب قوانین» که برای زیارت به نجف اشرف مشرّف شده بود به جلسه درس سید داخل شد.پس کسانی که در جلسه درس حاضر شده که بیش از صد نفر بودند، متفرق شدند و در نهایت من و سه نفر خاصّان اصحاب ایشان که دراعلی درجه صلاح و ورع و اجتهاد بودند، ماندیم.در این میان جناب محقق قمّی رحمه الله متوجّه مرحوم سید بحر العلوم شد و گفت: شما هم از لحاظ ظاهری و هم باطنی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ارتباط دارید و مرتبه ولادت روحانیه و جسمانیه را دریافت نموده اید، از آن نعمتهای بی پایان چیزی به ما صدقه بدهید.پس سید بدون تأمل فرمود که: من شب

گذشته یا دو شب گذشته (تردید از راوی است) برای اداء نافله به مسجد کوفه رفته بودم و تصمیم داشتم که اوّل صبح به نجف برگردم تا مسألهٔ درس و بحث تعطیل نشود (و سالها روش ایشان اینچنین بود). اما وقتی از مسجد کوفه بیرون آمدم در دلم شوق عجیبی برای رفتن به مسجد سهله احساس کردم لکن از خوف اینکه صبح به نجف نرسم و درس و بحث تعطیل شود، ذهنم را از رفتن به مسجد سهله منصرف می نمودم. ولی اشتیاق من هر لحظه بیشتر می شد و قلب من تمایل پیدا کرده بود.در این لحظات بود که ناگهان بادی وزیدن گرفت و غباری برپا شد و مرا به طرف مسجد سهله سوق داد. اندکی نگذشته بود که مرا بر در مسجد سهله رها کرد. پس داخل مسجد شدم. دیدم مسجد خالی است و به جز شخصی جلیل القدر که مشغول مناجات با قاضی الحاجات است، کس دیگری در مسجد نبود.مناجات آن شخص خیلی با سوز و گداز بود به طوری که قلب انسان را منقلب و چشم را گریان می ساخت از شنیدن آن کلمات که هرگز نشنیده و در دعاها نیز ندیده بودم حالم متغیّر و دلم از جا کنده شد، زانوهایم به ارتعاش در آمد و اشک از چشمانم جاری گشت لذا فهمیدم آن شخص مناجات را خود انشاء می کند نه اینکه از محفوظات خود بخواند پس در جای خود ایستادم و از شنیدن صدای آن مناجات لذّت بردم تا اینکه ایشان از مناجات فارغ گشت. در آن هنگام توجّه به من نموده فرمودند: مهدی بیاچند قدمی پیش رفتم و ایستادم. امر فرمود: پیش بیا. اندکی رفتم و توقف کردم. باز امر فرمود به جلو رفتن و فرمود: ادب در اطاعت کردن است. پیش رفتم تا آنجا که دست ایشان به من و دست من به ایشان می رسید.چون کلام سید بدینجا رسید یکدفعه از این رشته سخن دست کشید و شروع کرد به جواب دادن سئوالی که جناب محقّق قمی قبلا از ایشان نموده بود.ولی جناب محقّق قمی درباره بقیه داستان مسجد سهلهٔ از سید سئوال نمودند که سید در پاسخ به دست اشاره فرمود که این اسرار است و گفتنی نیست.

فضیلت مسجد سهله

مسجد سهلهٔ فضائل بسیار زیادی دارد که به بعضی از آنها اشاره می شود:در سرزمین عراق بعد از مسجد بزرگ کوفه، مسجدی به فضیلت مسجد سهله یافت نمی شود چرا که خانه ی حضرت ادریس و حضرت ابراهیم(علیهما السلام) بوده و محل ورود و خانه حضرت خضر (علی نبینا و آله و علیه السلام) نیز می باشد.از امام صادق(علیه السلام) روایت شده است که به ابابصیر فرمودند:ای ابا محمد گویا می بینم حضرت صاحب الامر(علیه السلام) با اهل و عیالش در آن مسجد منزل اختیار نمایند و خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر آنکه در آن مسجد نماز بجای آورده است.و هر که در آن مسجد اقامت کند چنانست که در خیمه ی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) اقامت نموده است.و هر مرد و زن مؤمنی دلش مایل به آن مسجد است.و هر کس با نیّت صادق و درست در آن مسجد نماز و دعا کند، با حاجت روا شده از آن مسجد باز می گردد.و هر کس در آن مسجد امنیّت طلب نماید، از هر چه می ترسد ایمن می گردد.ابو بصیر می گوید به امام عرض کردم: فضیلت این است که برای این مسجد می باشد.حضرت امام صادق(علیه السلام) فرمودند: برایت بیشتر بگویم؟عرض کردم: بلی.حضرت فرمودند: مسجد سهله از آن مکانهایی است که خدا دوست می دارد در آنجا اسم او خوانده شود. و در هر شب و روز ملائکهٔ برای زیارت و عبادت به آن مسجد می آیند.سپس فرمودند: اگر من به شما نزدیک بودم، همه نمازهایم را در آن مسجد بجای می آوردم.آنگاه فرمودند: در فضیلت آن مسجد آنچه نگفتم بیشتر از آن مقداری است که بازگو کردم.ابوبصیر می گوید به حضرت عرض کردم: فدایت شوم. حضرت قائم(علیه السلام) همیشه در آن مسجد خواهند بود؟ امام صادق(علیه السلام) فرمودند: بلی.

آداب مسجد سهله

بعد از مسجد جامع کوفه مسجدی به عظمت مسجد سهله در این شهر نیست.امام صادق‌علیه‌السلام فرمودند: هنگامی که داخل کوفه

شـدی به مسـجد سـهله برو و در آنجـا نماز بخوان و خواسته دین و دنیای خود را از خداونـد متعال طلب کن؛ به درستی که مسـجد سهله خانه حضـرت ادریس بوده که او در آنجا نماز می‌خوانده و خیاطی می‌کرده است؛ هر کسـی در این مسجد از خداوند حاجتی بخواهـد برآورده خواهـد شد و خداوند متعال در روز قیامت او را هم نشـین با حضـرت ادریس – که در جایگاه بلندی قرار گرفته – کرده و از سـختیهای دنیا و حیله و نیرنگ دشـمنان در امان خواهـد بودامام صادق‌علیه‌السـلام فرمودنـد: مسـجد سـهله خانه حضـرت ابراهیم‌علیه‌السـلام بوده و او از این مکـان به جنگ با عمالقه رفته اسـتامام سجادعلیه‌السـلام فرمودنـد: هرکس دو رکعت نماز در این مسـجد به جا آورد، خداوند متعال دو سال بر عمر او خواهد افزودامام صادق‌علیه‌السلام فرموده‌اند: در مسجد سهله سنگ سبزی قرار دارد کـه در آن تصـویر همه پیـامبران نقش بسـته است و از خـاک زیر این سـنگ همه آنـان خلق شده‌انـد؛ این مسـجد محـل ورود حضـرت خضرعلیه‌السلام و خانه او است. سپس حضرت فرمودند: اگر عموی من زیدعلیه‌السلام هنگامی که برای جنگ خروج کرد به این مسـجد می‌آمد و در این مکان نماز می‌خواند و از خداوند متعال امان می‌خواست، یک سال در امان بودامام صادق‌علیه‌السلام فرمودنـد: هیچ شخصـی غمگین به مسـجد سـهله پا نمی‌گذارد و بین نماز مغرب و عشا نماز حاجت نمی‌خواند مگر اینکه حق تعالی غم و غصه‌اش را برطرف خواهـد کردامـام صـادق علیه‌السـلام به ابوبصـیر فرمودنـد: ای ابـو محمـد! گویـا می‌بینم حضـرت صـاحب الأمرعلیه‌السـلام را که به همراه اهـل و عیالش در مسـجد سـهله فرود می‌آیـد. ابوبصـیر سؤال کرد: آیا این مسـجد منزل آن حضـرت می‌باشد؟ حضرت فرمودند: بله اینجا منزل ادریس‌علیه‌السلام و ابراهیم خلیل الرحمان و خضرعلیهماالسلام بوده است؛ حق تعالی هیچ پیامبری را نفرسـتاده، مگر اینکه در این مسـجد نماز خوانـده است؛ هر کس در این مسـجد نماز بخوانـد مانند آن است که در خیمه رسـول خداصلی الله وعلیه وآله نمـاز خوانـده است؛ هیـچ مرد و زن مـؤمنی نیست مگر اینکه این مسـجد را دوست می‌دارد. در این مسجد سنگی است که در آن تصویر همه پیامبران است و هیچ کس در این مسجد با نیت خالصانه نماز و دعا نمی‌خواند، مگر آنکه خداوند او را با حاجت برآوده شده به منزل باز می‌گرداند و هیچکس در این مسـجد از خداوند امان نمی‌خواهد، مگر اینکه در امان خواهـد بـود.ابـو بصـیر سـؤال کـرد: آیـا فضـیلت ایـن مسـجد تـا ایـن حـدّ اسـت؟حضـرت فرمودنـد: می‌خـواهی بیش از این برای تو بگویم؟دیگر بـار امام‌علیه‌السـلام فرمود: این مسـجد از جمله مکانهایی است که خداونـد متعال دوست دارد در آنجا او را بخواننـد و هیـچ شب و روزی نیست، مگر اینکه ملائکه به زیارت این مسـجد می‌آیند و در آن به عبادت می‌پردازند. سپس حضـرت فرمودند: اگر من نزدیک این مسـجد بودم تمام نمازهایم را در این مسجد می‌خواندم؛ سپس فرمودند: ای ابا محمّد! فضائل این مسجد که نقل نکردم بیش از آن مقداری است که نقل کردم.ابوبصـیر سؤال کرد: فدایت شوم! آیا حضـرت قائم – عجل اللّه تعالی فرجه – همیشـه در این مسـجد خواهند بود؟ آن حضرت فرمودند: بلیاز امام صادق‌علیه‌السلام نقل شده که هر شخص غمگینی که بعد از نماز مغرب دو رکعت نمـاز در این مسـجد بخوانـد، انـدوهش برطرف خواهـد شـدهنگامی که خواستی وارد مسـجد شوی نزدیـک در بایست و بگو:«بِسْمِ اللَّه وَ بِاللَّه وَ مِنَ اللَّه وَ إِلَی اللَّه وَ مَا شَاءَ اللَّه وَ خَیْرُ الْأَسْمَاءِ لِلَّه تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّه وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّه الْعَلِی الْعَظِیم اللَّهُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ عُمَّارِ مَسَاجِدِکَ وَ بُیُوتِکَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَتَوَجَّهُ إِلَیْکَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أُقَدِّمُهُمْ بَیْنَ یَدَی حَوَائِجِی فَاجْعَلْنِی اللَّهُمَّ بِهِمْ عِنْدَکَ وَجِیها فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلاتِی بِهِمْ مَقْبُولَةً وَ ذَنْبِی بِهِمْ مَغْفُورا وَ رِزْقِی بِهِمْ مَبْسُوطا وَ دُعَائِی بِهِمْ مُسْتَجَابا وَ حَوَائِجِی بِهِمْ مَقْضِیَّةً وَ انْظُرْ إِلَی بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ نَظْرَةً رَحِیمَةً أَسْتَوْجِبُ بِهَا الْکَرَامَةَ عِنْدَکَ ثُمَّ لا تَصْرِفْهُ عَنِّی أَبَدا بِرَحْمَتِکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِی عَلَی دِینِکَ وَ دِینِ نَبِیِّکَ وَ وَلِیِّکَ وَ لا تُزِغْ قَلْبِی بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنِی وَ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ اللَّهُمَّ إِلَیْکَ تَوَجَّهْتُ وَ مَرْضَاتَکَ طَلَبْتُ وَ ثَوَابَکَ ابْتَغَیْتُ وَ بِکَ آمَنْتُ وَ عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ اللَّهُمَّ فَأَقْبِلْ بِوَجْهِکَ إِلَی وَ أَقْبِلْ بِوَجْهِی إِلَیْکَ».سپس آیةٔ الکرسی و معوذتین را بخوان و هر کدام از اذکار،«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا إله إلاّ اللّه و اللّه اکبر»را هفت بار گفته و آنگاه بگو:«اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلَی مَا هَدَیْتَنِی وَ لَکَ الْحَمْدُ عَلَی مَا فَضَّلْتَنِی وَ لَکَ الْحَمْدُ عَلَی مَا شَرَّفْتَنِی وَ لَکَ الْحَمْدُ عَلَی کُلِّ بَلاءٍ حَسَنٍ ابْتَلَیْتَنِی اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ صَلاتِی وَ دُعَائِی وَ طَهِّرْ قَلْبِی وَ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ تُبْ عَلَی إِنَّکَ أَنْتَ

التَّوَّابُ الرَّحِیمُ».سیّد بن طاوس فرموده است: چون خواستی به مسجد سهله بروی شب چهارشنبه هنگام نماز مغرب و عشا به آنجا برو که این زمان افضل اوقات است و چون وارد مسجد شدی نماز مغرب و نافله‌اش را به جا آور و سپس دو رکعت نماز تحیّت مسجد بخوان و بعد از نماز دستهایت را به سمت آسمان بلند کن و بگو:«أَنْتَ اللَّه لا إِلَهَ إلا أَنْتَ مُبْدِی الْخَلْقِ وَ مُعِیدُهُمْ وَ أَنْتَ اللَّه لا إِلَهَ إلا أَنْتَ خَالِقُ الْخَلْقِ وَ رَازِقُهُمْ وَ أَنْتَ اللَّه لا إِلَهَ إلا أَنْتَ الْقَابِضُ الْبَاسِطُ وَ أَنْتَ اللَّه لا إِلَهَ إلا أَنْتَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ وَ بَاعِثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ أَنْتَ وَارِثُ الْأَرْضِ وَ مَنْ عَلَیْهَا أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَخْزُونِ الْمَکْنُونِ الْحَی الْقَیُّومِ وَ أَنْتَ اللَّه لا إِلَهَ إلا أَنْتَ عَالِمُ السِّرِّ وَ أَخْفَی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذِی إِذَا دُعِیتَ بِهِ أَجَبْتَ وَ إِذَا سُئِلْتَ بِهِ أَعْطَیْتَ وَ أَسْأَلُکَ بِحَقِّکَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ بِحَقِّهِمُ الَّذِی أَوْجَبْتَهُ عَلَی نَفْسِکَ أَنْ تُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَقْضِی لِی حَاجَتِی السَّاعَةَ السَّاعَةَ یَا سَامِعَ الدُّعَاءِ یَا سَیِّدَاهْ یَا مَوْلاهْ یَا غِیَاثَاهْ أَسْأَلُکَ بِکُلِّ اسْمٍ سَمَّیْتَ بِهِ نَفْسَکَ أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ عِنْدَکَ أَنْ تُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَنَا السَّاعَةَ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ یَا سَمِیعَ الدُّعَاءِ».آنگاه به سجده برو و اظهار بندگی کن و حاجت خود را بخواه؛ سپس در مقام حضرت ابراهیم‌علیه‌السلام دو رکعت نماز بخوان و بعد از نماز خداوند متعال را تسبیح کن و بگو:«اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذِهِ الْبُقْعَةِ الشَّرِیفَةِ وَ بِحَقِّ مَنْ تَعَبَّدَ لَکَ فِیهَا قَدْ عَلِمْتَ حَوَائِجِی فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْضِهَا وَ قَدْ أَحْصَیْتَ ذُنُوبِی فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْهَا اللَّهُمَّ أَحْیِنِی مَا [إِذَا] کَانَتِ الْحَیَاةُ خَیْرا لِی وَ أَمِتْنِی [تَوَفَّنِی] إِذَا کَانَتِ الْوَفَاةُ خَیْرا لِی عَلَی مُوَالاةِ أَوْلِیَائِکَ وَ مُعَادَاةِ أَعْدَائِکَ وَ افْعَلْ بِی مَا أَنْتَ أَهْلُهُ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».سپس در گوشه دیگر مسجد که سمت مغرب و قبله است، دو رکعت نماز بخوان؛ آنگاه دستها را بلند کن و بگو:«اللَّهُمَّ إِنِّی صَلَّیْتُ هَذِهِ الصَّلاةَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِکَ وَ طَلَبَ نَائِلِکَ وَ رَجَاءَ رِفْدِکَ وَ جَوَائِزِکَ فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَقَبَّلْهَا مِنِّی بِأَحْسَنِ قَبُولٍ وَ بَلِّغْنِی بِرَحْمَتِکَ الْمَأْمُولَ وَ افْعَلْ بِی مَا أَنْتَ أَهْلُهُ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».سپس به سجده برو و دو طرف صورتت را روی خاک بگذار؛ سپس به گوشه مسجد طرف مشرق برو و درآنجا دورکعت نماز بخوان ودستهایت را بگشا و بگو:«اللَّهُمَّ إِنْ کَانَتِ الذُّنُوبُ وَ الْخَطَایَا قَدْ أَخْلَقَتْ وَجْهِی عِنْدَکَ فَلَمْ تَرْفَعْ لِی إِلَیْکَ صَوْتا وَ لَمْ تَسْتَجِبْ لِی دَعْوَةً فَإِنِّی أَسْأَلُکَ بِکَ یَا اللَّه فَإِنَّهُ لَیْسَ مِثْلَکَ أَحَدٌ وَ أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُقْبِلَ إِلَی [عَلَی] بِوَجْهِکَ الْکَرِیمِ وَ تُقْبِلَ بِوَجْهِی [إِلَیْکَ] وَ لا تُخَیِّبَنِی حِینَ أَدْعُوکَ وَ لا تَحْرِمَنِی حِینَ أَرْجُوکَ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».و در بعضی از کتابهای مزار غیر معروف اینچنین آمده است که به گوشه‌ای از مسجد که در طرف مشرق قرار دارد، برو و دو رکعت نماز بخوان و آنگاه بگو:اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ یَا اللَّه أَنْ تُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ خَیْرَ عُمُرِی آخِرَهُ وَ خَیْرَ أَعْمَالِی خَوَاتِیمَهَا وَ خَیْرَ أَیَّامِی یَوْمَ أَلْقَاکَ فِیهِ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ دُعَائِی وَ اسْمَعْ نَجْوَای یَا عَلِی یَا عَظِیمُ یَا قَادِرُ یَا قَاهِرُ یَا حَیّا لا یَمُوتُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِی الذُّنُوبَ الَّتِی بَیْنِی وَ بَیْنَکَ وَ لا تَفْضَحْنِی عَلَی رُءُوسِ الْأَشْهَادِ وَ احْرُسْنِی بِعَیْنِکَ الَّتِی لا تَنَامُ وَ ارْحَمْنِی بِقُدْرَتِکَ عَلَی یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ وَ صَلَّی اللَّه عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِینَ یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ».سپس در خانه‌ای که وسط مسجد قرار گرفته و اکنون به مقام امام سجادعلیه‌السلام معروف شده است، دو رکعت نماز به جا آور و بعد بگو:«یَا [مَنْ هُوَ] أَقْرَبُ إِلَی مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ یَا فَعَّالا لِمَا یُرِیدُ یَا مَنْ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ حُلْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ مَنْ یُؤْذِینَا بِحَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ یَا کَافِی [یَا کَافِیا] مِنْ کُلِّ شَیْءٍ وَ لا یَکْفِی مِنْهُ شَیْءٌ اکْفِنَا الْمُهِمَّ مِنْ أَمْرِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».آنگاه دو طرف صورتت را روی خاک این مکان شریف بگذار.در مزار قدیم نقل شده که بعد از آنکه دو رکعت نماز در این مکان خواندی بگو:اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ یَا مَنْ لا تَرَاهُ الْعُیُونُ وَ لا تُحِیطُ بِهِ الظُّنُونُ وَ لا یَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ وَ لا تُغَیِّرُهُ الْحَوَادِثُ وَ لا تُفْنِیهِ الدُّهُورُ تَعْلَمُ مَثَاقِیلَ الْجِبَالِ وَ مَکَایِیلَ الْبِحَارِ وَ وَرَقَ الْأَشْجَارِ وَ رَمْلَ الْقِفَارِ وَ مَا أَضَاءَتْ بِهِ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ أَظْلَمَ عَلَیْهِ اللَّیْلُ وَ وَضَحَ عَلَیْهِ النَّهَارُ وَ لا تُوَارِی مِنْکَ [مِنْهُ] سَمَاءٌ سَمَاءً وَ لا أَرْضٌ أَرْضا وَ لا جَبَلٌ مَا فِی أَصْلِهِ وَ لا بَحْرٌ مَا فِی قَعْرِهِ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَجْعَلَ خَیْرَ أَمْرِی آخِرَهُ وَ خَیْرَ أَعْمَالِی خَوَاتِیمَهَا وَ خَیْرَ أَیَّامِی یَوْمَ أَلْقَاکَ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِی بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ وَ مَنْ کَادَنِی فَکِدْهُ وَ مَنْ بَغَانِی بِهَلَکَةٍ فَأَهْلِکْهُ وَ اکْفِنِی مَا أَهَمَّنِی مِمَّنْ دَخَلَ هَمُّهُ عَلَی اللَّهُمَّ أَدْخِلْنِی فِی دِرْعِکَ الْحَصِینَةِ وَ اسْتُرْنِی بِسِتْرِکَ الْوَاقِی یَا مَنْ

یَکْفِی مِنْ کُلِّ شَیءٍ وَ لا یَکْفِی مِنْهُ شَیءٌ اکْفِنِی مَا أَهَمَّنِی مِنْ أَمْرِ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ صَدِّقْ قَوْلِی وَ فِعْلِی یَا شَفِیقُ یَا رَفِیقُ فَرِّجْ عَنِّی الْمَضِیقَ وَ لا تُحَمِّلْنِی مَا لا أُطِیقُ اللَّهُمَّ احْرُسْنِی بِعَیْنِکَ الَّتِی لا تَنَامُ وَ ارْحَمْنِی بِقُدْرَتِکَ عَلَی یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ یَا عَلِی یَا عَظِیمُ أَنْتَ عَالِمٌ بِحَاجَتِی وَ عَلَی قَضَائِهَا قَدِیرٌ وَ هِی لَدَیْکَ یَسِیرٌ وَ أَنَا إِلَیْکَ فَقِیرٌ فَمُنَّ بِهَا عَلَی یَا کَرِیمُ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ».سپس به سجده رفته و بگو:«إِلَهِی قَدْ عَلِمْتَ حَوَائِجِی فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اقْضِهَا وَ قَدْ أَحْصَیتَ ذُنُوبِی فَصَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اغْفِرْهَا یَا کَرِیمُ».آنگاه طرف راست صورتت را روی زمین بگذار و بگو:«إِنْ کُنْتُ بِئْسَ الْعَبْدُ فَأَنْتَ نِعْمَ الرَّبُّ افْعَلْ بِی مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لا تَفْعَلْ بِی مَا أَنَا أَهْلُهُ یَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ».بعد طرف چپ صورتت را روی زمین بگذار و بگو:«اللَّهُمَّ إِنْ عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ فَلْیَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِکَ یَا کَرِیمُ»سپس پیشانی خود را روی زمین بگذار و بگو:«ارْحَمْ مَنْ أَسَاءَ وَ اقْتَرَفَ وَ اسْتَکَانَ وَ اعْتَرَفَ»در نزدیک این مکان جایگاهی است معروف به مقام امام زمان «عج» به آنجا برو و درحالی که ایستاده‌ای امام زمان –عجل اللّه تعالی فرجه را اینگونه زیارت کن:«سَلامُ اللَّهِ الْکَامِلُ التَّامُّ الشَّامِلُ الْعَامُّ وَ صَلَوَاتُهُ الدَّائِمَةُ وَ بَرَکَاتُهُ الْقَائِمَةُ التَّامَّةُ عَلَی حُجَّةِ اللَّهِ وَ وَلِیِّهِ فِی أَرْضِهِ وَ بِلادِهِ وَ خَلِیفَتِهِ عَلَی خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ سُلالَةِ النُّبُوَّةِ وَ بَقِیَّةِ الْعِتْرَةِ وَ الصَّفْوَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ مُظْهِرِ الْإِیمَانِ وَ مُلَقِّنِ [مُعْلِنِ] أَحْکَامِ الْقُرْآنِ وَ مُطَهِّرِ الْأَرْضِ وَ نَاشِرِ الْعَدْلِ فِی الطُّولِ وَ الْعَرْضِ وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِی الْإِمَامِ الْمُنْتَظَرِ الْمَرْضِی [الْمُرْتَضَی] وَ ابْنِ الْأَئِمَّةِ الطَّاهِرِینَ الْوَصِی ابْنِ الْأَوْصِیاءِ الْمَرْضِیینَ الْهَادِی الْمَعْصُومِ ابْنِ الْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ الْمَعْصُومِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مُعِزَّ الْمُؤْمِنِینَ الْمُسْتَضْعَفِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مُذِلَّ الْکَافِرِینَ الْمُتَکَبِّرِینَ الظَّالِمِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مَوْلای یَا صَاحِبَ الزَّمَانِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَیِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ الْأَئِمَّةِ الْحُجَجِ الْمَعْصُومِینَ وَ الْإِمَامِ عَلَی الْخَلْقِ أَجْمَعِینَ السَّلامُ عَلَیْکَ یَا مَوْلای سَلامَ مُخْلِصٍ لَکَ فِی الْوِلایَةِ أَشْهَدُ أَنَّکَ الْإِمَامُ الْمَهْدِی قَوْلا وَ فِعْلا وَ أَنْتَ الَّذِی تَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطا وَ عَدْلا بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْما وَ جَوْرا فَعَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَکَ وَ سَهَّلَ مَخْرَجَکَ وَ قَرَّبَ زَمَانَکَ وَ کَثَّرَ أَنْصَارَکَ وَ أَعْوَانَکَ وَ أَنْجَزَ لَکَ مَا وَعَدَکَ فَهُوَ أَصْدَقُ الْقَائِلِینَ وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ یَا مَوْلای یَا صَاحِبَ الزَّمَانِ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَاجَتِی کَذَا وَ کَذَا»و بجای کذا و کذا حاجات خود را ذکر کند،«فَاشْفَعْ لِی فِی نَجَاحِهَا فَقَدْ تَوَجَّهْتُ إِلَیْکَ بِحَاجَتِی لِعِلْمِی أَنَّ لَکَ عِنْدَ اللَّهِ شَفَاعَةً مَقْبُولَةً وَ مَقَاما مَحْمُودا فَبِحَقِّ مَنِ اخْتَصَّکُمْ بِأَمْرِهِ وَ ارْتَضَاکُمْ لِسِرِّهِ وَ بِالشَّأْنِ الَّذِی لَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ سَلِ اللَّهَ تَعَالَی فِی نُجْحِ طَلِبَتِی وَ إِجَابَةِ دَعْوَتِی وَ کَشْفِ کُرْبَتِی»

مسجد کوفه

مسجد کوفه

از جمله مکانهایی که علاقه مندان و آرزومندان دیدار حضرت حجت بن الحسن(علیه السلام) موفق به تشرف به حضور ایشان شده اند مسجد کوفه است. در این ارتباط به عنوان نمونه قضیه ای بیان می گردد.در نجف شخصی به نام شیخ حسین آل رحیم زندگی می کرد که مردی پاک طینت و از مقدسین و مشغول به تحصیل علم بود.ایشان به مرض سل مبتلا شد به طوری که با سرفه کردن از سینه اش اخلاط و خون خارج می شد. با همه این احوال در نهایت فقر و پریشانی بود و غذای روز خود را هم نداشت. غالب اوقات نزد اعراب بادیه نشین در حوالی نجف اشرف می رفت تا مقداری غذا، هر چند که جو باشد بدست آورد.با وجود این دو مشکل، دلش به زنی از اهل نجف تمایل پیدا کرد. اما هر دفعه که از او خواستگاری می کرد، نزدیکان زن به خاطر فقرش جواب مثبت به او نمی دادند و همین خود علّت دیگری بود که در حزن و غم شدید قرار بگیرد.مدتی گذشت و چون مرض و فقر و ناامیدی از آن زن، کار را بر او مشکل کرده بود، تصمیم گرفت عملی را که بین اهل نجف معروف است انجام دهد، یعنی چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه برود و متوسل به حضرت بقیهٔ الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف بشود تا به مقصود برسد.شیخ حسین می گوید:

من چهل شب چهارشنبه به این عمل مواظبت کردم. شب چهارشنبه آخر شد. آن شب تاریک و از شبهای زمستان بود. باد تندی میوزید و باران هم اندکی می بارید. من در دکّه ی مسجد که نزدیک در است نشسته بودم چون نمی شد داخل مسجد شوم، به خاطر خونی که از سینه ام می آمد و چیزی هم نداشتم که اخطاط سینه را جمع کنم و انداختن آن هم که در مسجد جائز نبود. از طرفی چیزی نداشتم که سرما را از من دفع کند. لذا دلم تنگ شد و غم و اندوهم زیاد گشت و دنیا پیش چشمم تاریک شد.فکری کردم که شبها تمام شد و امشب شب آخر است نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد.این همه رنج و مشقّت را دیدم. بار زحمت و ترس بر دوش کشیدم تا بتوانم چهل شب از نجف به مسجد کوفه بیایم با همه این زحمات، جز یأس و ناامیدی نتیجه ای نگرفتم.در این حال خود تفکّر می کردم در حالی که در مسجد احدی نبود. آتشی برای درست کردن قهوه روشن کرده بودم و چون به خوردن آن عادت داشتم، مقدار کمی با خودم از نجف آورده بودم، ناگاه شخصی از سمت در اوّل مسجد متوجّه من شد از دور او را دیدم ناراحت شدم و با خود گفتم این شخص، عربی از اهالی اطراف مسجد است و نزد من می آید تا قهوه بخورد. اگر آمد بی قهوه می مانم و در این شب تاریک همّ و غمّم زیاد خواهد شد.در این فکر بودم که به من رسید و سلام کرد. نام مرا برد و مقابلم نشست. از اینکه اسم مرا می دانست تعجّب کردم! گمان کردم او از آنهایی است که اطراف نجف هستند و من گاهی میهمانشان می شوم. از او سئوال کردم از کدام طایفه عرب هستي؟گفت: از بعضی از آنهایم.اسم هر کدام از طوایف عرب را که در اطراف نجف هستند بردم، گفت نه از آنها نیستم. در اینجا ناراحت شدم و از روی تمسخر گفتم: آری، تو از طرف طره ای؟ (این لفظ یک کلمه ی بی معنی است)از سخن من تبسّم کرد و گفت: من از هر کجا باشم برای تو چه اهمیّتی دارد؟ بعد فرمود: چه چیزی باعث شده که به اینجا آمده ای؟گفتم: سئوال کردن از این مسائل به تو سودی نمی رساند.گفت: چه ضرری دارد که مرا خبر دهی؟از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم به او مایل شد و طوری شد که هر قدر صحبت می کردم، محبّتم به او زیادتر می شد. لذا یک سبیل (نوعی سیگار است) ساخته به او دادم.گفت: خودت بکش من نمی کشم.برایش یک فنجان قهوه ریختم و به او دادم. گرفت و کمی از آن خورد و بعد فنجان را به من داد و گفت: تو آن را بخور. فنجان را گرفتم و آن را خوردم و متوجه نشدم که تمام آن را نخورده است. خلاصه طوری بود که لحظه به لحظه محبّتم به او زیادتر می شد.به او گفتم: ای برادر امشب خداوند تو را برای من فرستاده که مونس من باشی. آیا حاضری با هم کنار حضرت مسلم(علیه السلام) برویم و آنجا بنشینیم؟گفت: حاضرم. حال جریان خودت را نقل کن.گفتم: ای برادر، واقع مطلب را برای تو نقل می کنم. از روزی که خود را شناخته ام شدیداً فقیر و محتاجم و با این حال چند سال است که از سینه ام خون می آید و علاجش را نمی دانم از طرفی عیال هم ندارم و دلم به زنی از اهل محلّه خودمان در نجف اشرف مایل شده است. ولی چون دستم از مال و ثروت خالی است، ازدواج با او برایم میسّر نمی شود. این آخوندها مرا تحریص کردند و گفتند: برای حوائج خود متوجه حضرت صاحب الزمان(علیه السلام) بشو و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کن، زیرا آن جناب را خواهی دید و حاجتت را عنایت خواهد کرد.این آخرین شب از شبهای چهارشنبه است و با وجود این که این همه زحمت کشیدم، اصلا چیزی ندیدم این است علّت آمدنم به این جا و حوائج من هم همین است.در این جا در حالی که غافل بودم فرمود: سینه ات که عافیت یافت. امّا آن زن، پس به همین زودی او را خواهی گرفت. و امّا فقرت، تا زمان مردن به حال خود باقی است.در عین حال من متوجه این بیان و تفصیلات نشدم و به او گفتم: به طرف مزار مسلم نرویم؟ گفت: برخیز برخاستم و ایشان جلوی من به راه افتاد. وقتی وارد مسجد شدیم، گفت: آیا دو رکعت نماز تحیّت مسجد را نخوانیم؟گفتم: چرا.او نزدیک شاخص (سنگی که میان مسجد است) و من پشت سرش با فاصله ای ایستادم. تکبیرهٔ الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم. ناگاه قرائت فاتحه او را شنیدم به طوری که هرگز از احدی چنین قرائتی را نشنیده بودم. از حسن قرائتش با خود گفتم: شاید او حضرت صاحب الزمان(علیه السلام) باشد و کلماتی شنیدم که به این مطلب گواهی داد. تا این فکر در ذهنم افتاد به سوی او نظری انداختم. امّا در حالی که آن جناب مشغول نماز بود دیدم نور عظیمی حضرتش را

إحاطهٔ نمود، به طوری که مانع شد من شخص شریفش را تشخیص دهم.همه اینها وقتی بود که من مشغول نماز بودم و قرائت حضرت را می شنیدم و بدنم می لرزید امّا از بیم ایشان نتوانستم نماز را قطع کنم. ولی به هر صورتی که بود نماز را تمام کردم. نور حضرت از زمین به طرف بالا می رفت مشغول گریه و زاری و عذرخواهی از سوء ادبی که در مسجد به ایشان داشتم، شدم و عرض کردم:آقای من، وعده شما راست است. مرا وعده دادید که با هم به قبر مسلم(علیه السلام) برویم.اینجا دیدم که نور متوجّه قبر مسلم(علیه السلام) شد. من هم به دنبالش به راه افتادم تا آنکه وارد حرم حضرت مسلم(علیه السلام) گردید و توقف کرد و پیوسته به همین حالت بود و من مشغول گریه و ندبه بودم تا آنکه فجر طالع شد و آن نور عروج کرد.صبح متوجه کلام آن حضرت شدم که فرمودند: امّا سینه ات که شفا یافت و دیدم سینه ام سالم و ابداً سرفه نمی کنم. یک هفته هم طول نکشید که اسباب ازدواج با آن دختر من حیث لاـ یحتسب (از جایی که گمان نمی کردم) فراهم شد و فقر هم به حال خود باقی است همان طوری که آن جناب فرمودند. و الحمدلله

فضیلت مسجد کوفه

فضیلت مسجد کوفه بسیار است که به اختصار به پاره ای از آنها اشاره می شود:یکی از مکانهایی است که مسافر می تواند نمازش را به صورت شکسته یا تمام بخواند و این در سه جای دیگر نیز جائز است که آنها عبارتند از: مسجد الحرام و مسجد النّبی و حرم حضرت سید الشهدا(علیه السلام) و خواندن هر نماز واجب در مسجد کوفه برابر یک حجّ مقبول و هزار نماز که در جای دیگر خوانده شود، پاداش دارد. در روایات ذکر شده است محل نماز پیامبران بوده و محل نماز حضرت مهدی(علیه السلام) نیز خواهد شد.در روایتی دیگر آمده است هزار نبیّ و هزار وصیّ در آن نماز خوانده اند.ابن قولویه از امام باقر(علیه السلام) روایت نقل می کند که اگر مردم بدانند مسجد کوفه چه فضیلتی دارد حتماً از شهرهای دور آماده سفر شده به سوی این مسجد می آیند. و همچنین فرمودند: نماز واجب در مسجد برابر حجّ قبول شده و نماز مستحبی نیز برابر یک عمره پذیرفته شده، پاداش دارد. و در روایتی دیگر پاداش آنها مانند حجّ و عمره ای ذکر شده است که با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) انجام شده باشد.در ضمن روایتی از امام صادق(علیه السلام) نقل شده است که فرمودند:همه پیامبران در مسجد کوفه نماز گذارده اند حتّی رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در شبی که ایشان را به معراج و آسمان می بردند جبرئیل(علیه السلام) به آن حضرت عرض کرد: می دانی در کجائی! یا رسول الله الان در مقابل مسجد کوفه می باشی.حضرت فرمودند: از پروردگار من رخصت بخواه تا در آن مسجد دو رکعت نماز بجای آورم پس جبرئیل(علیه السلام) از پروردگار اذن طلب نمود و خدا نیز اجازه فرمود. پس جبرئیل آن حضرت را فرود آورد و آن جناب در مسجد کوفه دو رکعت نماز خواندند.و همچنین امام (علیه السلام) فرمودند:نشستن در آن مسجد حتی اگر تلاوت قرآن ننماید و ذکر نگوید، خود نوعی عبادت است.و نیز آنچنان که مشهور است هر کس چهل شب چهارشنبه در این مسجد بماند امید است که به دیدار حضرت صاحب الزمان(علیه السلام) مشرّف شود. چنانچه این موضوع بارها به اثبات رسیده است.

کعبه در موسم حج

یکی از اماکنی که همواره توجه مشتاقین و عاشقان حضرت ولی عصر حجهٔ بن الحسن(علیه السلام) را به خود جلب نموده است حرم امن الهی یعنی بیت الله الحرام بوده است چرا که این مکان با عظمت یکی از مکانهایی است که حداقل سالی یک بار که آن هم در موسم حج می باشد، وجود ارباب هستی و صاحب زمان بقیهٔ الله الاعظم را در خود حس می کند و شاهد تشرّف ایشان به آن مکان شریف می باشد از این رو کسانیکه در آتش حسرت دیدار با حضرت محبوب می سوزند و شوق لقایش دارند در آن حریم الهی چشم به راهش بوده اند تا شاید به این فوز اعلی نائل گردند.یکی از این عاشقان و دلباختگان حضرت شخصی است به

نام علی بن مهزیار که از اهالی اهواز می باشد. او نقل می کند: بیست بار با قصد اینکه شاید به خدمت حضرت صاحب الأمر(علیه السلام) برسم به حجّ مشرّف شدم. امّا در هیچکدام از سفرها موفّق نشدم. تا آنکه شبی در رختخواب خود بودم، ناگاه صدایی شنیدم که کسی می گفت: ای پسر مهزیار امسال به حج برو که امام خود را خواهی دید. شادان از خواب بیدار شدم و بقیه شب را به عبادت سپری کردم.صبحگاهان چند نفر رفیقِ راه پیدا کردم و به اتفاق ایشان مهیّای سفر شدم و پس از چندی به قصد حجّ به راه افتادیم در مسیر خود وارد کوفه شدیم. جستجوی زیادی برای یافتن گمشده ام نمودم ;امّا خبری نشد. لذا، با جمع دوستان به عزم انجام حجّ خارج شدیم و خود را به مدینه رساندیم. چند روزی در مدینه بودیم. باز من از حال صاحب الزمان(علیه السلام)جویا شدم. ولی مانند گذشته خبری نیافتم و چشمم به جمال آن بزرگوار منوّر نگردید. مغموم و محزون شدم و ترسیدم که آرزوی دیدار آن حضرت به دلم بماند. با همین حال به سوی مکه خارج شده و جستجوی بسیاری کردم امّا آنجا هم اثری بدست نیامد حج و عمره ام را ظرف یک هفته انجام دادم و تمام اوقات در پی دیدن مولایم بودم.روزی متفکرانه در مسجد نشسته بودم ناگاه در کعبه گشوده شد. مردی لاغر که با دو بُرد (نام لباسی است) مُحرِم بود، خارج گردید و نشست. دل من با دیدن او آرام شد. به نزدش رفتم. ایشان برای احترام من، برخاست.مرتبه ی دیگر او را در طواف دیدم.گفت اهل کجایی؟ گفتم اهل عراق. گفت کدام عراق؟ گفتم: اهواز. گفت: ابن خصیب را می شناسی؟ گفتم: آری.گفت: خدا او را رحمت کند، چقدر شبهایش را به تهجّد و عبادت می گذرانید و عطایش زیاد و اشک چشم او فراوان بود.بعد گفت: ابن مهزیار را می شناسی؟گفتم: آری ابن مهزیار منم.گفت: حیّاک الله بالسلام یا اباالحسن (خدای تعالی ترا حفظ کند) سپس با من مصافحه و معانقه نمود و فرمود: کجاست آن امانتی که میان تو و حضرت ابو محمد (امام حسن عسکری(علیه السلام)) بود؟گفتم: موجود است و دست به جیب خود برده انگشتری که بر آن، دو نام مقدس محمد و علی(علیه السلام) نقش شده بود بیرون آوردم همین که آن را خواند آن قدر گریه کرد که لباس احرامش از اشک چشمش تر شد و خطاب به امام عسگری(علیه السلام) گفت: خدا تو را رحمت کند یا ابا محمد (امام حسن عسکری(علیه السلام)) زیرا که بهترین امت بودی. پروردگارت تو را به امامت شرف داده و تاج علم و معرفت بر سرت نهاده بود. ما هم به سوی تو خواهیم آمد.بعد از آن به من گفت: چه می خواهی و در طلب چه کسی هستی، یا اباالحسن؟گفتم: امام محجوب از عالم را.گفت: او محجوب از شما نیست لکن اعمال بد شما او را پوشانیده است. برخیز و به منزل برو و آماده باش. وقتی که ستاره جوزا غروب و ستاره های آسمان درخشان شد، آن جا من در انتظار تو، میان رکن و مقام ایستاده ام.ابن مهزیار می گوید: با این سخن روحم آرام شد و یقین کردم که خدای تعالی به من تفضل فرموده است لذا به منزل رفتم و منتظر وعده ملاقات بودم.تا آنکه وقت معین رسید. از منزل خارج و بر حیوان خود سوار شدم. ناگاه متوجه شدم آن شخص مرا صدا می زند: یا اباالحسن بیا. به طرف او رفتم. سلام کرد و گفت: ای برادر روانه شو و خودش به راه افتاد. در مسیر گاهی بیابان را طی می کرد و گاه از کوه بالا می رفت. بالاخره به کوه طائف رسیدیم. در آن جا گفت: یا اباالحسن پیاده شو نماز شب بخوانیم. پیاده شدیم و نماز شب و بعد هم نماز صبح را خواندیم.باز گفت: روانه شو ای برادر. دوباره سوار شدیم و راههای پست و بلندی را طی کردیم تا آنکه از گردنه ای بالا رفتیم، در آن طرف بیابانی پهناور دیده می شد. چشم گشودم و خیمه ای از مو دیدم که غرق نور است و نور آن تلألویی داشت. آن مرد به من گفت: نگاه کن چه می بینی؟گفتم: خیمه ای از مو که نورش تمام آسمان و صحرا را روشن کرده است.گفت: منتهای تمام آرزوها در آن خیمه است. چشم تو روشن باد.وقتی از گردنه خارج شدیم گفت: پیاده شو که این جا هر چموشی رام می شود. از مرکب پیاده شدیم.گفت: مهار حیوان را رها کن. گفتم: آن را به چه کسی بسپارم؟گفت: این جا حرمی است که داخل آن نمی شود مگر ولیّ خدا. (کنایه از اینکه دزد یا آسیب زننده ای در این مکان راه ندارد)مهار حیوان را رها کردیم و روانه شدیم تا نزدیک خیمه نورانی رسیدیم. گفت: توقف کن، تا اجازه بگیرم. داخل شد و بعد از زمانی کوتاه بیرون آمد و گفت: خوشا به حالت که به تو اجازه دادند.وارد خیمه شدم دیدم ارباب عالم هستی، محبوب عالمیان مولای عزیزم حضرت بقیهٔ الله الاعظم(علیه

السلام) امام زمان مهربانم، روی نمدی نشسته اند. نطع سرخی بر روی نمد قرار داشت و آن حضرت بر بالشی از پوست تکیه کرده بودند. سلام کردم.بهتر از سلام من جواب دادند. در آن جا چهره ای مشاهده کردم مثل ماه شب چهارده. پیشانی گشاده با ابروهای باریکِ کشیده به یکدیگر رسیده. چشمهایش سیاه و گشاده، بینی کشیده، گونه های هموار و بر نیامده در نهایت حسن و جمال. بر گونه راستش خالی بود مانند قطره ای مشک که بر صفحه ای از نقره افتاده باشد. موی عنبر بوی سیاهی داشت، که تا نزدیک نرمه ی گوش آویخته و از پیشانی نورانی اش نوری ساطع بود مانند ستاره درخشان نه قدّی بلند و نه کوتاه اما کمی متمایل به بلندی داشت.آن حضرت روحی فداه را با نهایت سکینه و وقار و حیاء و جمال، زیارت کردم. ایشان احوال یکایک شیعیان را از من پرسیدند. عرض کردم: آنها در دولت بنی عباس در نهایت مشقّت و ذلّت و خواری زندگی می کنند.فرمود: انشاء الله روزی خواهد آمد که شما مالک بنی عباس شوید و ایشان در دست شما ذلیل گردند. بعد فرمودند: پدرم از من عهد گرفته که جز در جاهایی که مخفی تر و دورتر از چشم مردم است سکونت نکنم به خاطر اینکه از اذیت و آزار گمراهان در امان باشم تا زمانی که خدای تعالی اجازه ظهور بفرماید و به من فرموده است:فرزندم خدا در شهرها و دسته های مختلفِ مخلوقاتش همیشه حجتی قرار داده است تا مردم ازاو پیروی کنند و حجّت بر خلق تمام شود. فرزندم تو کسی هستی که خدای تعالی او را برای اظهار حق و محو باطل و از بین بردن دشمنان دین و خاموش کردن چراغ گمراهان ذخیره و آماده کرده است. پس در مکانهای پنهان زمین زندگی کن و از شهرهای ظالمین فاصله بگیر و از این پنهان بودن وحشتی نداشته باش، زیرا که دلهای اهل اطاعت به تو مایل است، مثل مرغانی که به سوی آشیانه پرواز می کنند و این دسته کسانی هستند که به ظاهر در دست مخالفان خوار و ذلیل اند، ولی در نزد خدای تعالی گرامی و عزیز هستند.اینان اهل قناعت و متمسک به اهل بیت عصمت(علیهم السلام) و تابع ایشان در احکام دین و شریعت می باشند. با دشمنان طبق دلیل و مدرک بحث می کنند و حجتها و خاصّان درگاه خدایند. یعنی در صبر و تحمّل اذیّت از مخالفان مذهب و ملّت چنان هستند که خدای تعالی آنان را نمونه صبر و استقامت قرار داده است و همه ی این سختیها را تحمّل می کنند.فرزندم بر تمامی مصایب و مشکلات صبر کن تا آنکه خدای تعالی وسایل دولت تو را مهیّا کند و پرچمهای زرد و سفید را بین حطیم و زمزم بر سرت به اهتزاز در آورد و فوج فوج از أهل اخلاص و تقوی نزد حجرالاسود به سوی تو آیند و بیعت نمایند ایشان کسانی هستند که پاك طینتند و به همین جهت قلبهای مستعدّی برای قبول دین دارند و برای رفع فتنه های گمراهان بازوی قوی دارند. آن زمان است که باغهای ملّت و دین بارور گردد و صبح حقّ درخشان شود. خداوند به وسیله تو ظلم و طغیان را از روی زمین بر می اندازد و امن و امان را در سراسر جهان ظاهر می نماید. احکام دین در جای خود پیاده می شوند و باران فتح و ظفر زمینهای ملّت را سبز و خرّم می سازد.بعد فرمودند: آنچه را در این مجلس دیدی باید پنهان کنی و به غیر اهل صدق و وفا و امانت اظهار نداری.ابن مهزیار گفت: چند روزی در خدمت آن بزرگوار ماندم و مسائل و مشکلات خود را سئوال نمودم. آنگاه مرخص شدم تا به سوی اهل و خانواده ی خود بر گردم در وقت وداع بیش از پنجاه هزار درهمی که با خود داشتم به عنوان هدیه خدمت حضرت تقدیم نموده و اصرار کردم که ایشان قبول نمایند.مولای مهربان تبسّم نموده و فرمودند: این مبلغ را که مربوط به ما است در مسیر برگشت استفاده کن و به طرف اهل و عیال خود برگرد، چون راه دوری در پیش داری. بعد هم آن حضرت برای من دعای بسیاری فرمودند. پس خداحافظی کردم و به طرف شهر و دیار خود بازگشتم.

مسجد امام حسن مجتبی در قم

یکی از مساجدی که به دستور حضرت بقیهٔ الله الاعظم عجل الله فرجه بنا نهاده شده است مسجد امام حسن مجتبی(علیه السلام) است که در شهر قم قرار دارد و قضیه آن بدین شرح است که آقای احمدی عسگری نقل می کند که در حدود هفده سال پیش (نقل این داستان در سال ۱۳۵۷ می باشد) یک روز پنج شنبه سه نفر از دوستان جوان که هر سه در تهران میکانیک بودند، آمدند

منزل و به اصرار من را به طرف قم حرکت دادند، به عزم مسجد جمکران که حاجتی دارند و با هم دعا کنیم که حاجت آنها بر آورده شود.آمدیم تا نزدیکی قم مقابل همین مسجدی که آقای حاج یدالله ساخته است به نام مسجد امام حسن مجتبی(علیه السلام) که در آن موقع اثری از این بنا نبود و جز یک کاروانسرا خرابه ای به نام قهوه خانه ی علی سیاه در آن حدود بنایی نبود و کسی در آنجا سکونت نداشت.در همین محلّ که ذکر شد، ماشین ما خاموش شد. من یک لیوان آب از رفقا گرفتم که بیایم گوشه ای قضا حاجت کنم. رفتم توی زمین های همین مسجد. دیدم سید زیبا و سفیدی با ابروهای کشیده و دندانهای سفید و خالی بر صورت داشت، لباسش سفید و عبای نازک در بر و نعلین زرد در قدم داشت و عمامه ی سبزی بر سر، مانند خراسانی ها بسته بود و نیزه ای به قدر هشت و نه متر در دست داشت که با آن زمین را خط کشی می کرد.من گفتم: عمو زمان توپ و تانک و اتم است، نیزه برای چه آوردی! برو درست را بخوان و رفتم برای قضا حاجت.او صدا زد آقای عسگری اینجا ننشین، اینجا را من خط کشیده ام مسجد است.گفتم چشم و پا شدم مثل یک بچه اطاعت کردم.فرمود: برو پشت آن بلندی.رفتم به آنجا، در آنجا که تنها بودم، نزد خود گفتم سه سئوال از این سید می کنم:یکی آن که تو باید بروی درست بخوانی. نقشه کشی مسجد آن هم با نیزه در این عصر مناسب نیست. دوم اینکه گفتی قضاء حاجت نکنم، هنوز که مسجد نشده است که جائز نباشد. سوّم اینکه در این بیابان دور از شهر، جن نماز می خواند یا ملک و شما برای کی این مسجد را می سازی ; بعداً به طرفش رفتم و می خواستم که مزاح کنم و بگویم امروز پنج شنبه است و چهارشنبه نیست. (اشاره به مَثَلی که به طور شوخی برای سادات می گویند) به جانبش رفتم او به من سلام کرد و مرا به سینه چسبانید و دست های سفید و نرمی داشت. تبسّم کرد و فرمود: پنج شنبه است و چهارشنبه نیست و سه سئوالی که داری بگو.گفت: سید درس را ول کرده ای آمدی کنار جادّه در زمان توپ و تانک، نیزه به دست گرفتی. دوست و دشمن می آیند رد می شوند (آیا این سزاوار است). خندید و چشمش را بر زمین دوخت فرمود:ـ نقشه مسجد می کشم.گفتم برای جن یا ملک؟(این سئوال دوم بود که در ذهن داشتم). فرمود:ـ برای آدمیزاد. اینجا آبادی می شود.گفتم: بفرمائید که اینجا که هنوز مسجد نشده است، چرا فرمودی قضاء حاجت نکن؟ فرمود:ـ یکی از عزیزان فاطمه زهرا(علیها السلام) در اینجا به زمین افتاده و شهید شده است محراب و مرکز ایستادن مؤمنین، و جای مستراح که فرمود دشمنان خدا و رسول در آنجا بر خاک افتاده اند. و جای حسینیه، (که در آن حال اشکش جاری شد) و جای کتابخانه را به من نشان داد و فرمودند: تو کتابهای این کتابخانه را می دهی.گفتم: پسر پیغمبر به سه شرط: اول اینکه من زنده باشم. فرمود:ـ انشاء الله.دوم اینکه مسجد شود. فرمودند:ـ بارک الله.سوم اینکه به قدر استطاعت ولو یک جلد کتاب برای اجراء امر تو که پسر پیغمبر هستی می آورم ولی خواهش می کنم که تو برو و دَرسَت را بخوان و این هواها را از سرت دور کن. خندید. دو مرتبه مرا به سینه گرفت. گفتم: نفرمودید اینجا را کی می سازد؟ فرمود:ـ یدالله فوق ایدیهم. فرمود: آخر کار مبنا وقتی ساخته شد به سازنده اش از قول من سلام برسان.باز مرا به سینه گرفت و فرمود:ـ خدا خیرت دهد.من آمدم لب جاده دیدم ماشین راه افتاده. گفتند (رفقا) یک چوب کبریت گذاشتیم زیر این سیم وقتی آمدی درست شد.گفتند: با کی زیر آفتاب حرف می زدی؟گفتم: مگر سید به این بزرگی را با نیزه ده متری که دستش بود، ندیدید؟ من با او حرف می زدم.گفتند: کدام سید.خودم نیز متوجه شدم به همان زمینی که مثل کف دست بود و پَست و بلندی هم نداشت دیدم هیچ کس در آن پیدا نیست.من تکانی خوردم و آمدم توی ماشین نشستم و با رفقا دیگر حرفی نزدم. من دیگر گیج بودم.آمدیم مسجد جمکران. در مسجد که نماز می خواندم یک پیرمرد یک طرف و یک جوان طرف دیگری بود.من هم در وسط ناله می کردم و گریه می کردم. می خواستم به سجده بروم و صلوات (دستور مسجد) را بخوانم دیدم آقای سیدی که بوی عطر می داد فرمود:ـ آقای عسکری سلام علیکم.نشست پهلوی من. تُنِ صدایش همان تن صدای سید سابق الذکر (مذکور) بود. به من نصیحتی فرمود. من به سجده رفتم. در حال سجده فکرم این بود که از سجده که سر برداشتم بپرسم.شما اهل کجا هستید؟ مرا از کجا می شناسید؟وقتی سر از سجده بلند کردم دیدم آقا نیست. از دو نفر پیر و جوانی که دو طرف من نشسته بودند پرسیدم که این آقا که با من حرف می زد کجا رفت؟هر دو گفتند

که ما کسی را ندیدیم.مرحوم آیت الله شیخ مرتضی حائری رحمهٔ الله علیه بعد از نقل این قضیه در کتاب (سرّ دلبران) می فرمایند من خودم صیغه وقف آن مسجد شریف را ظاهراً با آقای ستوده (یکی از مدرسین معروف حوزه علمیه قم بوده اند که مدتی امام جماعت همین مسجد را نیز بعهده داشتند) خواندیم و قبله ی آن را معین نمودیم وظاهراً نمازی هم در آنجا خواندم که قبض حاصل شده باشد.بعد می نویسند: در این داستان چند معجزه وجود دارد:۱ ـ آقای عسکری را به اسم صدا زده اند (با اینکه به حسب ظاهر یکدیگر را نمی شناختند).۲ ـ اطلاع از غیب بر خیال آقای عسکری داشته است و اینکه سه سئوال در ذهنش مطرح نموده است.۳ ـ اطلاع بر شوخی چهارشنبه و پنج شنبه که در ذهن آقای عسکری وجود داشت قصد مطرح کردن آن را داشت.۴ ـ تعیین مواضع محراب و حسینیه و غیر ذلک و حدود مسجد.۵ ـ متوجه نشدن آقای عسکری به این خوارق عادات.۶ ـ خبر دادن اینکه ایشان کتاب به این کتابخانه می دهند.۷ ـ خبر دادن این که اینجا مسجد ساخته می شوند و اطراف آن آباد می گردد.۸ ـ ندیدن رفقای آقای عسکری حضرت را.۹ ـ غیب شدن حضرت از دید آقای عسکری.۱۰ ـ خاموش شدن ماشین و درست شدن آن با وسیله یک چوب کبریت.۱۱ ـ اشاره به اسم بانی مسجد به فرمایش «ید الله فوق ایدیهم» چرا که اسم ایشان حاج یدالله رجبیان است.۱۲ ـ محدود بودن زمان خاموشی و خرابی ماشین از اوّل مصاحبه حضرت و آقای عسکری تا آخر آن.۱۳ ـ آمدن به مسجد جمکران به صورتی دیگر و صحبت و نام بردن آقای عسکری و غیب شدن مجدد حضرت و ندیدن بقیه ی نمازگزاران.اقتباس از کتاب شریف سرّ دلبران صفحه ۲۳۵، تألیف مرحوم آیت الله آقای مرتضی حائری فرزند حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹